

مسئولان زنجان به سرمایه گذاران:

بشرمایید قزوين!

سبز همیدان (۳)

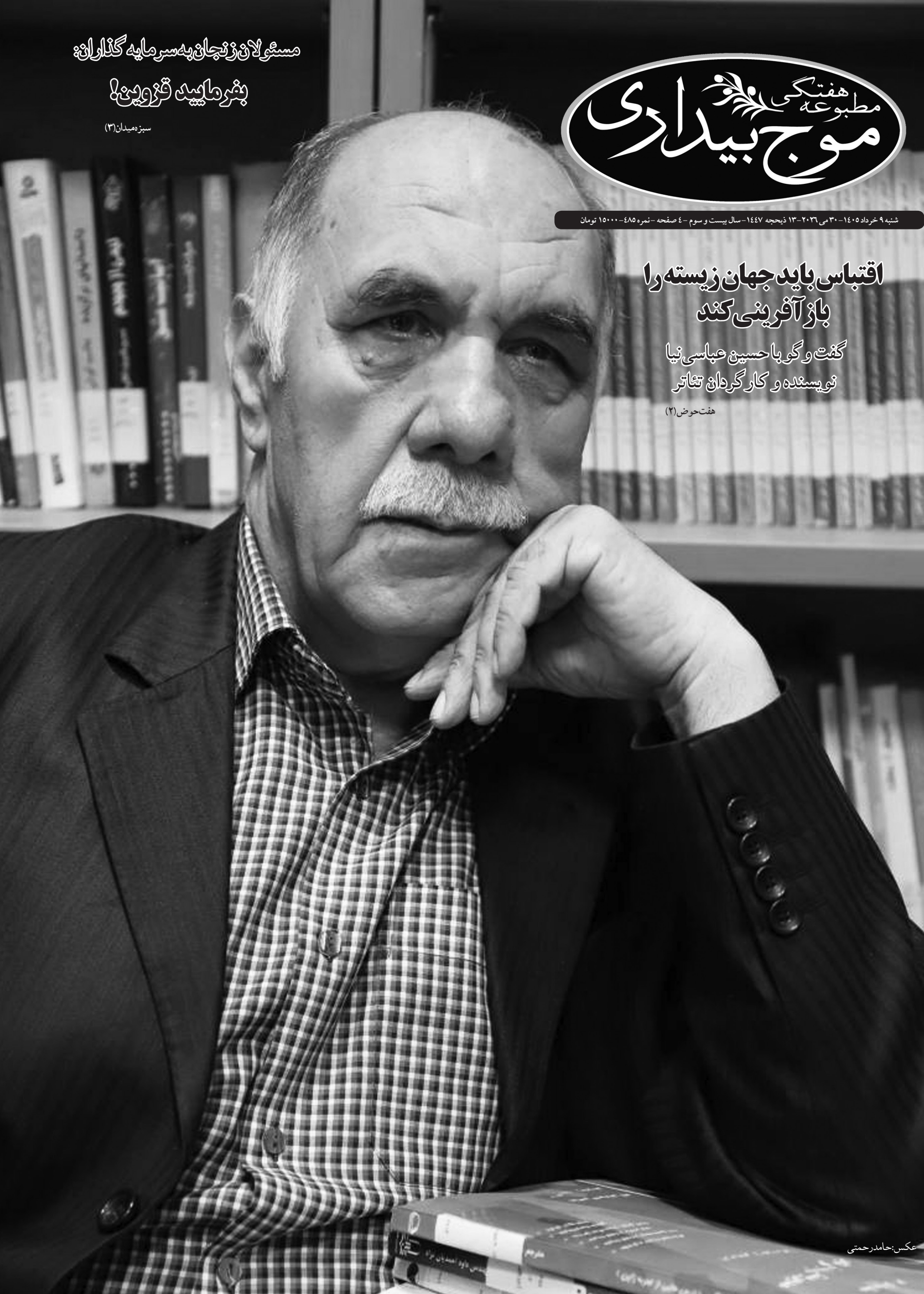


شنبه ۹ خرداد ۱۴۰۵ - ۳۰ می ۲۰۲۶ - ۱۳ ذیحجه ۱۴۴۷ - سال بیست و سوم - ۴ صفحه - شماره ۴۸۵ - ۱۵۰۰۰ تومان

اقتباسی باید جهان زیسته را باز آفرینی کند

گفت و گو با حسین عباسی نیا
نویسنده و کارگردان تئاتر

هفت حوض (۲)



اقتباس باید جهان زیسته را باز آفرینی کند

گفت و گو با حسین عباسی نیا، نویسنده و کارگردان تئاتر

حسین نجاری

که مخاطب در بطن مفاهیم دراماتیکی قرار گرفته و ارتباط عمیقی با نمایش برقرار کرده بود البته باید علاوه کنیم تنها معصومیت و بی گناهی زن مدنظر نبود بلکه بیشتر نفس زن بودن او بود که در فضای خفگان برای یک لحظه هم به اندرون زخمی او مجال تجلی نمی داد تا بتواند با دلایلی که ارائه می دهد جلوی فاجعه را بگیرد. او (زن) علیرغم این که بر موجودیت خود آگاه است اما تنها قادر است در برابر تقدیری که دیگران برای او رقم زده اند با حقارت تام و تمام زانو بزند.

اگر چه مروژک نویسنده ای چپ گرا و منتقد جهان سرمایه داری است و شما نیز به مفهوم برابری و عدالت اجتماعی - که اصل بنیادین این ایدئولوژی به شمار می رود - اشاره ای روشن داشته اید، اما انتخاب کاراکتر «کنت» به عنوان منادی عدالت اجتماعی و سپس بر ملا کردن طبقه ای اجتماعی او در جریان بازی، همراه با تناقضی که در دل این موقعیت نهفته است، نشان می دهد که شما با نگاهی انتقادی به این مکتب فکری نگریسته اید یا دست کم در شیوه ی تحقق آرمان های اجتماعی آن، رویکردی چالشی اتخاذ کرده اید. می خواستم بدانم آیا چنین قرائتی از مضمون کلی نمایش، همان چیزی است که شما به عنوان کارگردان قصد انتقالش را داشته اید؟ در کارهای اینچنینی که انتقال تاریخی و فرهنگی مطرح نظر است چگونگی طرح موضوع و نحوه ی بیان آن در قالب نشانه های بصری و مفهومی و رویکردها به محیط اجتماعی مسائلی است که باید مدنظر عوامل نمایش باشد. این چشم انداز با استعاره های دیداری می تواند در معرفی آدم های نمایش بسیار موثر باشد. کنت کیف یک منادی اجتماعی دروغین است که در یک آن با چرخشی ۱۸۰ درجه ای بدل می شود به موجودی که ما آن ها را در جامعه ی زیستی خود بسیار دیده و از نزدیک لمس کرده ایم، انسان هایی که واژه هایی مثل عدالت اجتماعی و عدالت تاریخی در دست آن ها حربه ای است برای رسیدن به مطامع شخصی و من در عین به چالش کشیدن این نوع آدم ها و این نوع افکار و اندیشه، به شرایط زیستی آدم های جامعه ی خود پرداختم

گرفت و هم اجرای «بر پهنه ی دریا» مواجهه ای تازه با جهان نمایشی مروژک را پیش روی مخاطب گذاشت. گفت و گوی ما را با این نویسنده و کارگردان بخوانید:

جناب عباسی از آنجا که «بر پهنه ی دریا» نمایشی نماد گرایانه است و نویسنده در آن بی پرده به مسائل و معضلات اجتماعی می پردازد و تنگنای زندگی را بر روی یک قایق شکسته در محاصره ی دریایی متلاطم ترسیم می کند جایی که سه شخصیت با قدهای بلند، متوسط و کوتاه، به صورت سمبلیک نماینده ی طبقات مرفه، متوسط و فرودست جامعه اند - شما در اقدامی فکوره و جسورانه، با انتخاب یک زن به عنوان نماینده ی طبقه ی فرودست، روایتی بومی و اجتماعی از آن داستان آفریده اید؛ روایتی که در آن زن، قربانی ناگزیر این چرخه است و این انتخاب، نوعی طعنه ی تاریخی - اجتماعی را تداعی کرده و پیام تراژیک اثر را برجسته تر ساخته است. از منظر نشانه شناسی، زن در این نظام روایی قربانی قطعی این موقعیت است، و شما نیز بسیاری از مفاهیم دراماتیک مورد نظر خود را با رجاعات فرامتنی تقویت کرده اید. می خواستم بپرسم آیا چنین تأویلی از سوی مخاطب، تا چه اندازه مقرون به واقعیت و منطبق با نیت اجرایی شماست؟

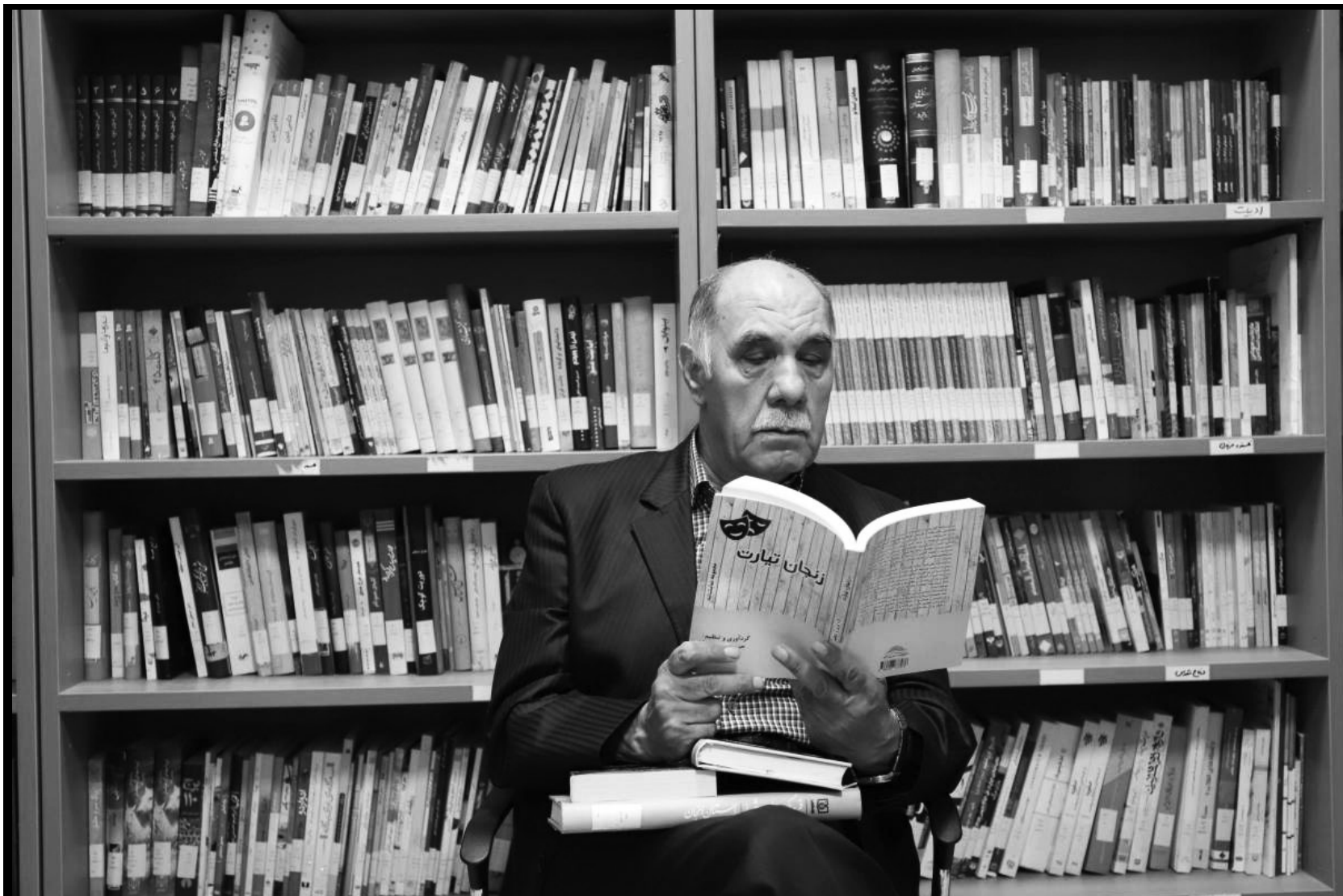
هر نوع متن خارجی که من برای اجرا انتخاب می کنم نوعی تغییرات اساسی و زیربنایی نیز در آن می دهم، یعنی یک انتقال فرهنگی و تاریخی در متن انجام می دهم و سعی می کنم اثر را کاملاً از فرهنگی به فرهنگ دیگر و از تاریخی به تاریخ دیگر منتقل نمایم. در این انتقال فرهنگی و تاریخی مسلمات گاه ها و نگرش ها تغییر اساسی پیدا می کند و منطبق می شود با شرایط روز جامعه. در این شرایط است که اثر جدید می تواند ذهن مخاطب را به چالش بکشد و او را تا انتهای اجرا همراه نماید اما علیرغم به وجود آمدن این شرایط با توجه به فضای تئاتر شهر مادر این رابطه نمی توانم اظهار نظر قاطعی داشته باشم اما با توجه به پاره های نظریه ها و نقدهای حضوری و کتبی می توان اظهار نمود

حسین عباسی نیاز پژوهشگر، نمایشنامه نویس و کارگردان تئاتر اهل زنجان است. او در سال های فعالیت خود هم زمان در حوزه های اجرایی، پژوهشی و آموزشی تئاتر حضور فعال داشته و بخش مهمی از تمرکز خود را بر مطالعه و باز نمایی فرهنگ بومی منطقه زنجان و آذربایجان قرار داده است. در کارنامه ی هنری او کارگردانی بیش از ۴۰ متن نمایشی ایرانی و خارجی به چشم می خورد. فعالیت های پژوهشی اش شامل بررسی آداب و سنن در زنجان و آذربایجان، مطالعه ی میدانچه ها و محله های زنجان، تحقیق درباره ی آیین های نوروزی و... است. همچنین عباسی نیا در حوزه ی نقد، به تحلیل آثار صحنه ای و سینمایی پرداخته است. از آثار منتشر شده ی او می توان به کتاب های «جستاری در نمایش»، «فرهنگ و هنر در دارالخمس»، «نمایش در زنجان» و «آینالی سوز» اشاره کرد. او علاوه بر فعالیت های پژوهشی و هنری، در زمینه ی آموزش نیز فعال بوده و سابقه ی تدریس قصه نویسی و نمایشنامه نویسی را دارد.

پاییز گذشته برای حسین عباسی نیا هم زمان با دو رویداد مهم فرهنگی همراه بود: انتشار کتاب «زنجان تیار» در مهر ماه و اجرای نمایش «بر پهنه دریا» نوشته ی اسلاومیر مروژک در اواخر آبان ماه. دو اتفاق در دو عرصه ی متفاوت اما با یک ریشه ی مشترک: توجه به تئاتر، روایت و جایگاه آن در زیست فرهنگی امروز.

در همان زمان قرار بود به مناسبت این دو رویداد گفت و گویی با او انجام شود، اما به دلیل شرایط نامساعد عمومی و مشکلات شخصی عباسی نیا، انجام این گفت و گو به تعویق افتاد؛ تعویقی که چند ماه ادامه پیدا کرد و سرانجام در اوایل اسفند ماه سال گذشته انجام شد. با این حال، انتشار آن تا امروز به تأخیر افتاد.

اکنون و با فاصله ای چند ماهه از آن روزها، این گفت و گو فرصتی است برای بازخوانی دوباره ی آن پاییز و زمستان؛ زمانی که هم کتاب «زنجان تیار» در مسیر معرفی و ثبت جریان نمایش نویسی معاصر زنجان قرار



چه بسا قاب بندی مثلثی صحنه و حرکات و نمایه‌های رفتاری و گفتاری خاص آن‌ها نیز در ارتباط مستقیم با همین روند می‌باشد.

کلیدی نشانه‌ها و المان‌های به کار رفته در این نمایش -از زنجیر و کارد و قناره‌های فلزی گرفته تا طراحی صحنه‌ی سرخ و سیاه- همگی نشانگان آشکار خشونت و جنایت علیه عنصر زن‌اند. برخلاف متن اصلی که مستقیماً به قشر ضعیف جامعه اشاره دارد، شما با انتقال آن به وادی زنانه و بازخوانی اثر در کانتکست جامعه‌ی امروز، معنایی تازه و به‌روز به روایت بخشیده‌اید؛ آن هم بدون گرفتار شدن در شعارزدگی یا نشانه‌گرایی‌های فمینیستی و به عبارتی، با بیان روشن دغدغه‌های اجتماعی خود به چنین فضایی ناقل شده‌اید. آیا وضعیت و تحولات امروز جامعه شما را به این جابه‌جایی هوشمندانه سوق داده است؟ یا نه حتی بدون در نظر گرفتن این تغییرات سریع اجتماعی نیز به چنین انتخابی می‌رسیدید؟ به عبارتی دقیق‌تر اگر چهار سال پیش می‌خواستید این نمایش را به روی صحنه ببرید آیا همچنان از بازیگر زن به عنوان نماد قشر ضعیف جامعه استفاده می‌کردید؟ بدون تردید تحولات جامعه در هر مقطعی از تاریخ می‌تواند زیربنای اندیشه‌ی من باشد چه بسا این متن در سال ۵۹ و در بحبوحه‌ی انقلاب نیز روی صحنه رفت. آن زمان چندین بار به کارگردان نمایش پیشنهاد تغییراتی را به لحاظ محتوایی دادم و اصرار داشتم که متن مربوط به تاریخ خاصی از کشور لهستان می‌باشد و با تغییراتی می‌تواند زیربنای بسیار خوبی برای نشان دادن موقعیت ما و موقعیت‌های جامعه‌ی ما باشد و نظرم این بود که در شرایطی اینچنینی که انقلاب به ثمر رسیده حرکت جامعه و تلاش انسانی به کدام جهت و کدام مسیر باید باشد اما متأسفانه پذیرفته نشد و متن بدون کوچک‌ترین تغییری جز تغییر نام نمایش روی صحنه رفت و حاصل کار چیزی نشد که نیازمند جامعه‌ی آن روز بود و هر زمان دیگری هم اگر بنده‌ی حقیر این متن را شروع می‌کردم مسلماً با توجه به شرایط آن روز تغییراتی می‌دادم و صد البته نه تغییراتی بر اساس سلیقه بلکه تغییراتی بر اساس فرهنگ غالب آن دوره و به زبان زیبایی‌شناسی همان روزگار، چرا که اعتقاد دارم یک متن اقتباسی باید مکانیزم زندگی و موقعیت جامعه را یادآوری نماید و شرایط جامعه‌ی زیستی خود را بازآفرینی کند.

در بخشی از نمایش، شما مفهوم «دموکراسی ورزی» را به شکلی انتقادی بازنمایی می‌کنید؛ جایی که این مفهوم ظاهر ایه‌ابزاری برای استثمار طبقه‌ی ضعیف بدل می‌شود و در نهایت، ضعیف‌ترین سرنشین قایق سرگردان قربانی می‌گردد. با این که همه چیز در پوشش رأی و توافق جمعی پیش می‌رود، اما نتیجه آن است که کنت -به عنوان نماد قدرت- حکمران نهایی و برنده‌ی بلامنازع این ساختار دیده می‌شود. مایلم بدانم در طراحی این صحنه، آیا قصد داشتید نشان دهید که دموکراسی صوری چگونه می‌تواند به مکانیسمی برای بازتولید سلطه و حذف فروستان تبدیل شود؟ و اینکه در قرائت شما، «دموکراسی نمایشی» چگونه به توجیهی برای قربانی‌سازی ضعیف‌ترین افراد بدل می‌شود؟

خب همواره امر مسلم این بوده و هست که دموکراسی وقتی شرایط مردمی خود را از دست دهد به یک پروسه‌ی هراس‌انگیز و اقتدارگرا سقوط می‌کند، یعنی دموکراسی بدل می‌شود به آناژشی و در این شرایط است که حقوق اقلیت و طبقه‌ی ضعیف پایمال می‌گردد و آزادی اجتماعی - سیاسی نادیده گرفته می‌شود و ابزاری می‌شود برای حذف فروستان همان‌گونه که در اجرای نمایش ملاحظه فرمودید.

صحنه پردازی، عناصر بصری، انتخاب موسیقی متن، بازی نورهای قرمز، ضرب‌آهنگ چکشی صدا و سایه‌روشن‌های هوشمندانه، همگی در شکل‌گیری فضای احساسی و فکری نمایش نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. همچنین بازآفرینی وضعیت طوفان-با ری اکشن‌های آشفته، سرگردانی بازیگران و ساخت تصاویر دراماتیک-به گونه‌ای بود که میزانشن کلی، به صورت ارگانیک در خدمت انتقال پیام نمایش قرار می‌گرفت. مایلم در این باره توضیح دهید که چگونه این عناصر متنوع را هم‌افزا کردید تا در نهایت همه‌ی اجزا- از موسیقی و نور تا حرکت و ریتم صحنه- به بیان دغدغه‌ی اصلی و مرکزی نمایش کمک کنند؟ و اساساً چه دستگاه فکری یا زیباشناختی‌ای در پس این طراحی قرار داشت که اجازه می‌داد هر عنصر به سهم خود بار معنایی اثر را تقویت کند؟

تئاتر یک مدیوم ارتباطی بسیار قوی است و مهم‌ترین وظیفه‌ی یک پروژه‌ی نمایشی ارتباط تنگاتنگ با مخاطب می‌باشد و این ارتباط باید با کلیدی عناصر صحنه جهت انتقال راج به راج مفاهیم و ابلاغ یک ایده، یک فکر و یک اندیشه‌ی نو اتفاق بیفتد و در این رابطه همه‌ی عناصر باید دلبندبای نمایش و زبان و لایه‌های زیرین آن تطابق داشته باشند تا به جامعیتی برتر و عامه شمول‌تر برسد، در چنین شرایطی است که تمام ابزار صحنه شخصیت پیدا می‌کند و با مخاطب وارد بده و بستان می‌شوند و در این صورت است که تمامیت صحنه عاطفی‌تر و

حسی‌تر و تفکربرانگیزتر می‌گردند؛ چرا؟ چون همه‌ی شاکل‌ها و همه‌ی معیارها به تعریف و تجلیل درآمده و با مخاطب شروع به تعامل می‌نمایند و همین چشم‌انداز پیگیری درون‌مایه‌ی اثر راهمایی نماید و حاصل آن اینکه مخاطب به بن‌مایه‌ها و یافته‌های جدید و زیبایی می‌برد.

در نمایش، قربانی کردن زن برای رفع گرسنگی موقت به نوعی نشانه‌ی «بحران‌زدگی در مدیریت بحران» است؛ یعنی به جای تلاش برای هدایت قایق شکسته به ساحلی امن، ساده‌ترین، دم‌دستی‌ترین و در عین حال مذموم‌ترین راه حل انتخاب می‌شود. از آنجا که سرنشینان قایق طوفان‌زده نمادی از جامعه‌ای در حال فروپاشی هستند، انتظار می‌رود تدابیری بلندمدت و خردمندانه برای نجات آنها اندیشیده شود. اما چنگ زدن به راه حل‌های کوتاه‌مدت و ناپایدارانه، خود حامل معنایی منفی درباره‌ی مدیریت یک جامعه‌ی متشتت است؛ همان آسیبی که امروز بسیاری از جوامع و حتی جهان با آن دست به گریبان‌اند- از بحران آب و امنیت پایدار گرفته تا صلح، همزیستی و شفقت- سقوط به ورطه‌ی تقابل و تخاصم، وضعیت را بیش از پیش وخیم می‌کند و پیوستن به زوال را نزدیک‌تر می‌سازد، می‌خواهم پرسیم آیا به گمان شما هنر- در قالب رسانه‌هایی چون ادبیات، نمایش، تئاتر و دیگر صورت‌های بیانی- می‌تواند بشر امروز را به تأملی عمیق‌تر و واکنشی مسئولانه‌تر در برابر بحران‌های پیش‌رو وادارد؟ و آیا هنر هنوز توانایی برانگیختن گفت‌وگویی انسانی برای عبور از این وضعیت‌های بحرانی را دارد؟

باید پذیرفت که هنر و ادبیات در هر قالبی که ارائه گردد به عنوان بخشی از شعور جامعه حاصل تقابل انسان با جامعه با هستی و بسیاری از پدیده‌هاست و این مبنی بدون فاکتور جامعه‌ی هنری خلق نمی‌شود و وقتی جامعه‌ی انسانی سطح تراز بود می‌تواند سبب سازش و توسعه‌ی جامعه‌ی انسانی باشد. پس هنر پدیده‌ای است ضروری و غیر قابل انفکاک از زندگی اجتماعی بشر که امروز بدل شده به یک زبان جهانی برای بیان اندیشه و بده و بستان‌های فرامرزی و برای تعامل بین فرهنگ‌ها که می‌تواند در رخنه‌ها و اندیشه‌های جاری و بحران‌ها و کمبودها نقشی اساسی داشته باشد با این شرط که آثار هنری توأم با ظرفیت و نوآوری و آثاری باشد والا و متعهد جزو لاینفک اندیشه‌ی او باشد.

در طول هفده روز اجرای نمایش، میزان استقبال مخاطبان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا از وضعیت کلی حضور تماشاگران رضایت داشتید؟ و اگر در این زمینه به نتیجه‌ی مطلوب نرسیدید، چه پیشنهادها یا راهکارهایی برای جذب مخاطب بیشتر در اجراهای آینده مدنظر دارید؟

در مجموع راضی‌کننده نبود اما اگر نظر شما مخاطبان باشد که با فکر و اندیشه‌ی خود به سالن تئاتر می‌آیند و پدیده‌ی تئاتر را یک دستگاه فکری و اندیشمندانه تلقی می‌نمایند و می‌خواهند در اندیشه‌ی جاری در صحنه شریک و همسهم باشند و با عوامل نمایش حشر و نشر فرهنگی و تبادل فکری و اندیشمندانه داشته باشند، می‌توانم بگویم تا اندازه‌ای بد نبود و بسیاری از صاحبان فکر و اندیشه نمایش را دیدند و اظهار نظرهایی هم کردند، نقدهایی هم نوشته شد اما اگر نظر به تماشاگرانی باشد که باری به هر جهت به سالن می‌آیند و بدین جهت وقت‌گذرانی و تفریح برای دیدن نمایش بیایند مخاطب‌اندکی داشتیم.

در پایان، مشتاقم درباره‌ی کتاب «زنجان تیسارت» که مجموعه‌ای از نمایشنامه‌هاست و به تازگی منتشر شده، برای ما بگویید. این اثر چگونه شکل گرفت، چه رویکرد یا دغدغه‌ای پشت انتخاب و گردآوری این نمایشنامه‌ها وجود دارد، و فکر می‌کنید انتشار آن چه کمکی به جریان تئاتر زنجان و ثبت هویت نمایشی این منطقه خواهد کرد؟

ما حدود ۹۰ سال پیشینه‌ی نمایش داریم و از سال ۱۳۰۴ تئاتر در این شهر شناخته شده و گروه‌ها و دستجات متعددی فعالیت کرده‌اند. تئاتر گل و تئاتر مهاجرین اقلیت‌های مذهبی ساکن در این شهر، گروپ‌های هنری قفقازی و غیره در ۲۰ سال اولیه (۱۳۰۴ تا ۱۳۲۴) هیچ مدرکی دال بر نمایشنامه‌نویسی به دست نیامده از سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۴۰ اسناد و مدارکی دال بر نمایشنامه‌نویسی موجود است و از سال ۱۳۵۰ نمایشنامه‌نویسی به مفهوم امروزی و مدرن مطرح شده اما امروز هیچ اثر و نشانی از فعالیت‌های نمایشنامه‌نویسی به جانمانده! چرا؟ برای اینکه کسی بر آن نبوده در این رابطه مطلبی بنویسد و متأسفانه روشنفکران نیز دون‌شان خود می‌دانستند که در رابطه با تئاتر حکم فرمایی نمایند همین علتی شده تا کنشگران نمایش امروز ارتباطشان با گذشته قطع شود و هیچ اطلاعی از چند و چون فعالیت‌های نمایشی در سال‌های گذشته نداشته باشند و اگر چند نوشته و پژوهش و کتاب در سال‌های اخیر نبود تاریخ تئاتر شهر ما بر همگان پوشیده می‌ماند. من با چاپ این کتاب که جلد دوم آن هم در مراحل چاپ هست و با نوشته‌ها، مقالات و کتاب‌های دیگر خواستام پلی بزنم به گذشته و آینده و ارتباطی میان فضای نمایشی سال‌های گذشته با حال و آینده برقرار کنم و فعالیت‌های پژوهشی را برای آیندگان میسر نمایم.

مسئولان زنجان به سرمایه‌گذاران:

بفرمایید قزوین!

در میان استان‌هایی که امروز در جدول توسعه‌نیر و گاه‌های تجدیدپذیر کشور صدرنشین شده‌اند، نامی از زنجان دیده نمی‌شود. نه در تبه‌بندی انرژی بادی و نه در فهرست پیشنهادان خورشیدی. این صفر مطلق در شرایطی ثبت می‌شود که ظرفیت‌های اقلیمی استان -از تابش مناسب خورشید گرفته تا توپوگرافی مساعد برای باد- از بسیاری مناطق پیشرو کمتر نیست. اما سؤال اینجاست: آیا مشکل از نبود سرمایه‌گذار است یا از نبود سیاستگذار؟

به گزارش همدلی؛ چندی پیش از وضعیت نامناسب زنجان در توسعه انرژی‌های پاک گفتیم و اینکه زنجان هیچ جایی در بین استان‌های پیشرو ندارد و حتی استان‌های متوسط نیز به شمار نمی‌آید! این موضوع به دلیل کم کاری مدیران استانی است که البته منحصر به این دولت و دولت قبل نیست و حداقل در حافظه کوتاه مدت مایه دولت حسن روحانی نیز بازمی‌گردد! به استناداری درویش امیری و حقیقی! وقتی وزارت نیرو به استان زنجان فرصت توسعه سرمایه‌گذاری داد اما زنجان در موعد مقرر عمل موثری انجام نداد و این فرصت‌ها از دست رفت!

حال در دولت مسعود پزشکیان که موضوع توسعه نیروگاه‌های خورشیدی در استان زنجان نیز داغ است! و تسهیلات و شرایط لازم نیز به متقاضیان ارائه می‌شود و حتی کار به جایی رسید که در خصوص تسهیلات آن نیز حواشی زیادی ایجاد شد! مستندات جدید نشان می‌دهد که نه، سرمایه‌گذار کم بوده و نه متقاضی و بعضاً مدیران استانی بابتی مبالغه‌ی موجب فرار سرمایه شده‌اند.

سال گذشته یک شرکت خصوصی با طرح ۵۰۰ مگاواتی و سرمایه‌ای بالغ بر ۲۵۰ میلیون دلار، بدون نیاز به تسهیلات بانکی، به سراغ مسئولان استان رفت. زمین هم متعلق به خود سرمایه‌گذار بوده؛ در هم‌جواری زنجان اما پاسخ استاندارد و دستگاه‌های اجرایی - بر اساس متن نامه‌ای که رویت شده نه فقط رد این سرمایه‌گذاری، که هدایت آن به استان همسایه یعنی قزوین بوده است.

مسئله زنجان نه کمبود آفتاب که کمبود نگاه است. در هر جای دنیا، وقتی سرمایه‌گذار ۲۵۰ میلیون دلاری بدون وام وارد می‌شود، منطقه اقتصادی آن استان دست به کار می‌شود تا مانع‌ها را بردارد، نه اینکه فهرست محدودیت‌ها را جلوی او بگذارد. ظرفیت آزاد پست‌ها یک مسئله فنی است؛ اما قابل حل. با احداث پست جدید، ارتقای ترانسفورماتورها، یا توسعه خطوط انتقال. آنچه غیرقابل حل تر به نظر می‌رسد، نبود اراده برای حل است.

عقب‌ماندگی زنجان در جدول انرژی‌های پاک، نتیجه طبیعی فرار سرمایه از این استان است. سرمایه‌ای که با دست خود مسئولان به استان همسایه هدایت می‌شود. تا زمانی که دستگاه‌های اجرایی زنجان، سرمایه‌گذار خصوصی را به جای میزبانی، به آدرس قزوین راهنمایی کنند، نه تنها خبری از نیروگاه خورشیدی نخواهد بود، بلکه باید نگران فرار صدها میلیون دلار سرمایه دیگر نیز بود. استان زنجان نیاز فوری به یک بازنگری ساختاری در نحوه تعامل با سرمایه‌گذاران انرژی‌های تجدیدپذیر دارد؛ در غیر این صورت، نه تنها «غایب بزرگ میدان» باقی می‌ماند، بلکه به «مهد فرار سرمایه» در این حوزه نیز تبدیل خواهد شد.



روشنفکران معذور؛ هشدار برای امروز

رحمت‌اله بیگدلی
مدرس حوزه و عضو هیأت علمی دانشگاه



یکی از مهم‌ترین و در عین حال تلخ‌ترین درس‌های تاریخ معاصر ایران این است که بخش قابل توجهی از روشنفکران، دانشگاهیان و نخبگان فکری کشور در نیمه نخست قرن چهاردهم شمسی با وجود دلبستگی به ایران، عدالت، آزادی، استقلال و کرامت انسان، به سوی مکاتب غیردینی و ایدئولوژی‌های وارداتی گرایش یافتند. این واقعیت را نباید صرفاً به حساب غرب‌زدگی، شرق‌زدگی یا بی‌اعتقادی آنان گذاشت. بسیاری از آنان نه با اصل دین، بلکه با قرائت‌هایی از دین مسأله داشتند که نمی‌توانستند پاسخی متناسب با نیازهای عصر جدید، مطالبات نسل تحصیل کرده و مسائل واقعی جامعه ارائه کنند.

نسل جدید با پرسش‌هایی درباره آزادی، عدالت،

حقوق مردم، مبارزه با استعمار، استثمار و توسعه، پیشرفت و نسبت دین با جهان جدید رویه‌رو بود، اما در بسیاری از موارد پاسخ‌هایی که دریافت می‌کرد یا پاسخ پرسش او نبود یا زبان زمانه سخن نمی‌گفت. از این رو بسیاری از آنان برای یافتن پاسخ به سراغ مکاتب دیگری رفتند که دست‌کم مدعی حل این مسائل بودند.

از این منظر، بسیاری از روشنفکران آن دوران را باید بیش از آن که محکوم کرد، فهمید. آنان در پی عدالت بودند، اما عدالت را در سوسیالیسم جست‌وجو کردند؛ در پی آزادی بودند، اما آن‌را در مکاتب لیبرال می‌یافتند؛ در پی استقلال بودند، اما ظرفیت‌های نهفته اسلام برای تحقق آن را یا نمی‌شناختند یا کسی به زبان روز برای آنان تبیین نکرده بود.

اما تاریخ ایران در همین نقطه متوقف نماند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یکی از مهم‌ترین و مبارک‌ترین تحولات فکری تاریخ معاصر ایران آغاز شد؛ تحولی که توانست میان ایمان دینی و نیازهای عصر جدید، میان سنت و تجدد، میان حوزه و دانشگاه، و میان معنویت و پیشرفت پیوند برقرار کند.

در این دوره، نسل درخشانی از متفکران و مصلحان مسلمان ظهور کردند؛ شخصیت‌هایی چون آیت‌الله سید محمود طالقانی، آیت‌الله شهید مرتضی مطهری، آیت‌الله شهید دکتر سید محمد حسینی بهشتی، مهندس مهدی بازرگان، استاد محمدتقی شریعتی، دکتر علی شریعتی و ده‌ها اندیشمند دیگر که با وجود تفاوت‌های فکری و روشی در یک هدف مشترک بودند: ارائه اسلامی عقلانی، رحمانی، آزادی‌خواه، عدالت‌محور، زمان‌شناس و پاسخ‌گو.

آنان دریافتند که مشکل نسل جدید، دین نیست؛ مشکل، قرائت‌های

ناتوان از پاسخ‌گویی است. آنان کوشیدند اسلام را نه به عنوان مجموعه‌ای از مناسک فردی، بلکه به عنوان مکتبی برای آزادی انسان، عدالت اجتماعی، مبارزه با استثمار و استثمار علمی و پیشرفت جامعه معرفی کنند. راز موفقیت آنان نیز همین بود.

آنچه در آن دوران



دین را دنبال می‌کردند.

شکل گرفت، «وحدت حوزه و دانشگاه» به معنای واقعی کلمه بود، نه یک شعار اداری توأم با مراسم تشریفاتی. حوزه از دانشگاه می‌آموخت که مسائل عصر چیست و دانشگاه از حوزه می‌آموخت که چگونه می‌توان برای این مسائل، پاسخی ریشه‌دار در سنت اسلامی یافت. این یک اتحاد طبیعی، فکری و تمدنی بود؛ اتحادی میان ایمان و آگاهی، میان اجتهاد و دانش جدید و میان میراث اسلامی و نیازهای زمان. ثمره این هم‌افزایی تاریخی شگفت‌انگیز بود. هزاران دانشجو، معلم، مهندس، پزشک و جوان تحصیل کرده که می‌توانستند جذب مارکسیسم و دیگر مکاتب رقیب شوند به سوی اسلام بازگشتند. اسلام توانست در میدان رقابت اندیشه‌های پروز شود، نه با اجبار، بلکه با

اقتناع؛ نه با قدرت سیاسی، بلکه با قدرت فکری،

نه با حذف رقیب، بلکه با ارائه پاسخ!

تجربه تاریخی ایران نشان داد که هرگاه دین با زبان عقل، آزادی، عدالت و زمانه سخن بگوید، نه تنها از صحنه حذف نمی‌شود، بلکه به نیرومندترین عامل تحول اجتماعی تبدیل می‌شود.

اما متأسفانه این روند امیدبخش پس از انقلاب اسلامی دچار آسیب‌های عمیق و گاه جبران‌ناپذیر شد.

بخش مهمی از سرمایه‌های فکری این جریان یا در اثر ترور و حذف فیزیکی از میان رفتند، یا به حاشیه رانده شدند، یا از عرصه اثرگذاری کنار گذاشته شدند. به تدریج شکافی در میان همان متحدهای تاریخی حوزه و دانشگاه نیز پدید آمد؛ شکافی که نه خواست نسل بنیان‌گذار انقلاب بود و نه با آرمان‌های اولیه آنان سازگار.

در نتیجه، به جای آن ائتلاف بزرگ فکری که روزگاری موتور محرک تحول جامعه بود، به تدریج میدان برای جریان‌هایی باز شد که فهمی محدود، ظاهرگرا، غیرتاریخی و قشری از دین داشتند. بسیاری از نواندیشان دینی در حوزه و دانشگاه حذف شدند و در مقابل، کسانی مجال بیش‌تری یافتند که بیش از آن که دغدغه پاسخ‌گویی به مسائل جدید را داشته باشند، دغدغه حفظ قرائت‌های بسته و غیرمنعطف از

دین را دنبال می‌کردند.

پیامد این تحول صرفاً یک اختلاف نظری نبود، بلکه به تدریج آثار اجتماعی و فرهنگی گسترده‌ای بر جای گذاشت. نسلی که روزگاری اسلام را با نام آزادی، عدالت، عقلانیت، اخلاق، معنویت و کرامت انسانی می‌شناخت، در مواردی با چهره‌ای از دین مواجه شد که به جای پاسخ به پرسش‌ها، پرسشگران را طرد می‌کرد؛ به جای گفت‌وگو، حذف را برمی‌گزید؛ و به جای جذب، دافعه تولید می‌کرد.

این جاست که باید بزرگ‌ترین هشدار تاریخ معاصر ایران را جدی گرفت: خلأ فکری هرگز خالی نمی‌ماند.

هرگاه اندیشه دینی از پاسخ‌گویی بازماند، اندیشه‌های دیگر جای آن را پر خواهند کرد. هرگاه باب اجتهاد، نواندیشی و گفت‌وگو آزاد بسته شود، مکاتب دیگر فرصت ظهور خواهند یافت. هرگاه دین از عقلانیت و عدالت فاصله بگیرد، از قدرت اقتناع نیز فاصله خواهد گرفت.

تاریخ معاصر ایران به روشنی نشان می‌دهد که بزرگ‌ترین تهدید برای دین، دشمنان دین نیستند، بلکه قرائت‌های متحجرانه‌ای هستند که ناخواسته جوانان را از دین می‌رانند. بزرگ‌ترین تهدید برای دین، نقد و پرسشگری نیست، بلکه ناتوانی در پاسخ‌گویی به نقدها و پرسش‌هاست. بزرگ‌ترین تهدید برای

دین، آزادی‌اندیشه نیست، بلکه ترس از اندیشه است. نسل جوان از دین نمی‌گریزد؛ از آن قرائت دینی می‌گریزد که نتواند برای مسائل او پاسخی معتبر، عقلانی و اخلاقی داشته باشد.

اگر آن مسیر عقلانی، آزادی‌خواهانه، عدالت‌محور و زمان‌شناسانه‌ای که پس از ۲۸ مرداد شکل گرفت و در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ به اوج رسید، استمرار می‌یافت؛ اگر پیوند واقعی حوزه و دانشگاه حفظ می‌شد؛ اگر نواندیشان دینی به حاشیه رانده نمی‌شدند؛ اگر عقلانیت بر تحجر، گفت‌وگو بر حذف و اجتهاد بر جمود غلبه می‌یافت، بی‌تردید امروز سرمایه اجتماعی دین، انسجام ملی، اعتماد عمومی و توسعه کشور در جایگاهی بسیار بالاتر قرار داشت.

اما دریغ و افسوس که در بسیاری از موارد، آنچه باید می‌شد، نشد و آنچه شد، مطلوب و مقصود نخستین نبود و به قول حکیمان:

«مَا قَصِدَ لَمْ يَفْعَ وَمَا وَقَعَ لَمْ يَفْصِدْ»

و شاید این عبارت، گویاترین توصیف فاصله میان آرمان‌های نسل طلایی نواندیشان مسلمان و واقعیت‌های پدیدآمده در سال‌های بعد باشد.

نتایج و درس‌های راهبردی:

۱. جوانان و نخبگان ذاتاً ضد دین نیستند؛ آنان در جست‌وجوی پاسخ‌های معتبر برای مسائل زمانه‌اند.

۲. راز موفقیت اسلام در دهه‌های ۴۰ و ۵۰،

پیوند عقلانیت دینی با آزادی‌خواهی، عدالت‌خواهی و نیازهای واقعی جامعه بود.

۳. وحدت حقیقی حوزه و دانشگاه یک پروژه اداری نبود؛ یک هم‌افزایی فکری و تمدنی بود.

۴. هرگاه نخبگان حوزوی و دانشگاهی در کنار هم قرار گرفتند، دین قدرت جذب پیدا کرد و هرگاه از یکدیگر جدا شدند، میدان برای افراط و تفریط باز شد.

۵. تحجر و قشری‌گری، پیش از آن که به جامعه آسیب بزنند، به اعتبار دین آسیب می‌زنند.

۶. بقای اجتماعی دین نه با اجبار، بلکه با اقتناع، کارآمدی و پاسخ‌گویی تضمین می‌شود.

۷. بزرگ‌ترین رقیب دین در عصر جدید، بی‌دینی نیست، ناتوانی دینداران در ارائه قرائتی کارآمد از دین است.

۸. بازسازی سرمایه اجتماعی دین و انقلاب بدون احیای عقلانیت، عدالت، آزادی، اخلاق، اجتهاد پویا و گفت‌وگوی واقعی حوزه و دانشگاه ممکن نیست.

۹. مهم‌ترین نیاز امروز ایران، بازگشت به سنت فکری نواندیشان بزرگی است که می‌کوشیدند میان ایمان و آزادی، دینداری و عقلانیت، معنویت و پیشرفت، و اسلام و مقتضیات زمان جمع کنند.

۱۰. آینده دین و جامعه در گرو غلبه عقلانیت بر تحجر، گفت‌وگو بر حذف، و جذب بر طرد است.

